

فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره هجدهم، پاییز ۱۳۸۹: ۶۳-۹۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۹/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۰۴/۰۵

## سیمای حسنک وزیر در متون ادبی و تاریخی دوره غزنوی

اسماعیل شفق\*

سمیرا جهان رمضان\*\*

### چکیده

حسنک وزیر، فرد شناخته شده‌ای در تاریخ و فرهنگ ایران است و در نظم و نثر دوره غزنوی اشاراتی از شعرا و نویسندگان درباره او وجود دارد. وی شخصیتی چند بُعدی داشت و از لحاظ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی فرد شاخصی محسوب می‌شد و منشأ خدمات بسیاری برای مردم بود. در این مقاله ابعاد مختلف زندگی اجتماعی- سیاسی وی را بررسی می‌کنیم. وزارت حسنک، در دوره محمود غزنوی که بزرگترین حامی وی بود، دست بسیاری از قدرت‌طلبان و سودجویان را از امور مملکت کوتاه کرد. او عاقبت با سعایت دشمنان درباری و با درخواست مستقیم خلیفه عباسی، به جرم قرمطی بودن اعدام شد. حسنک فردی میهن پرست بود و در زمان غزنویان و تسلط ترکان بر ایران در حفظ فرهنگ ایرانی و هویت ملی و به نوعی شعوبی‌گری در ایران تلاش می‌کرد. در دفاع از همین هویت و به دنبال آن ملاقات با خلیفه فاطمی بود که به وی تهمت قرمطی زدند و باید اذعان کرد که وی تمایلاتی به این مذهب داشت زیرا که یکی از اهدافش، برقراری عدالت بود.

**واژه‌های کلیدی:** تاریخ ادبیات، عصر غزنوی، شاعران عصر غزنوی، حسنک وزیر.

---

Erasht@yahoo.com

\* نویسنده مسئول: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا

S\_bahman89@yahoo.com

\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا

## مقدمه

در تاریخ پر فراز و نشیب ایران شخصیت‌های تأثیرگذار کم نیستند. افرادی که با حضورشان در تاریخ، تجاربی گرانبها برای نسل‌های بعد به جا گذاشتند. حسنک وزیر یکی از همین شخصیت‌هاست که بر تاریخ و فرهنگ ایران تأثیر بسیار داشت. وی ایرانی اصیلی بود که با سقوط دولت تماماً ایرانی سامانیان متوجه خطری شد که با حضور ترکان فرهنگ و آیین ایرانی را تهدید می‌کرد. در آن زمان مهلک‌ترین اتهام برای نابودی افراد، جرم (قرمطی‌گری) بود. هر چند وی به خاطر موقعیت سیاسی اش خود را از این مذهب بری می‌دانست اما در دل از آن طرفداری می‌کرد زیرا یکی از اهداف این مذهب، رعایت عدل و زیر بار زور گویان نرفتن بود. همان هدفی که حسنک سخت از آن پیروی می‌کرد. در هر حال او با وجود جوانی و کم‌تجربگی به صحنه سیاست دستگاه غزنویان وارد می‌شود، خدمات بسیاری را انجام می‌دهد و در نهایت به طرز مظلومانه‌ای کشته می‌شود و یکی از پرشورترین حماسه‌ها را بر ضد ظلم و ستم دستگاه حاکم رقم می‌زند. از خلال ماجرای زندگی حسنک، نکاتی مطرح شده که قابل تأمل است.

در این مقاله قصد داریم تحلیل بیشتری از وقایع دوران زندگی وی داشته باشیم و نشانه‌های بیشتری از او در آثار عصر غزنوی بیابیم. در کتاب‌های تاریخی آن دوران چون «زین الاخبار»، «تاریخ بیهقی» و «تاریخ یمینی» اتفاقات مربوط به عصر غزنوی ثبت شده است. ابوالفضل بیهقی، فصلی مجزا از تاریخ خود را به حسنک اختصاص داده و باید گفت بیشترین آگاهی خود را از شخصیت حسنک وزیر، مدیون اویم. هر چند بیهقی تاریخ‌نگاری منصف و بی‌طرف است، اما از طرز نوشتار و لحنی که در خلال جملات از خود به نمایش می‌گذارد، می‌توان به علاقه قلبی او نسبت به حسنک پی برد و حتی ادعا کرد که او نیز طرفدار افکار و عقاید حسنک بوده است. هر چند به دلیل فشار حکام زمان و باقی ماندن کتاب گران بهایش، مجبور به سکوت و انکار گردیده است. در «زین الاخبار» گردیزی، مطالبی درباره حسنک وجود دارد. و غتبی نیز در «تاریخ یمینی»، در مورد ریاست او در شهر نیشابور، بحث مفصّلی را مطرح می‌کند.

البته اغلب کتاب‌های نثر این دوره شامل مسائل دینی و مذهبی است و طبعاً در این حوزه‌ها نمی‌توان اثری از حسنک پیدا کرد.

وجود عرفای شاخصی چون: ابوالحسن خرقانی، خواجه عبدالله انصاری، هجویری، ابوسعید ابوالخیر و... دوره غزنویان را عصر شکوفایی تصوّف ساخته است. با سیاست خاص سلطان محمود در مذهب و حمایت از دانشمندان مذهبی، علوم شرعی رونق گرفت و در عوض، علوم عقلی و فلسفه و حکمت از رواج افتاد و دانشمندان آن علوم چون ابوریحان بیرونی و ابن سینا منزوی گردیدند (صفا، ۱۳۵۶: ۱۳۴ تا ۱۴۰).

در حوزه متون نظم نیز نشانه‌هایی از حسنک در این دوران به چشم می‌خورد که بیشتر آنها مربوط به اشعار فرخی سیستانی است که شش قصیده در مدح وی سروده است. عنصری بلخی و منوچهری دامغانی نیز در این دوران و در عصر مسعود، اشاراتی مستقیم یا غیر مستقیم به حسنک و ماجرای او دارند. هر چند به طور قطع و یقین چندین برابر این مطالب بر اثر مرور زمان از دیوان‌ها محو گردیده است. در واقع دواوین شاعران عصر غزنوی را باید در زمره مهم‌ترین منابع برای شناخت حسنک محسوب کرد که در این زمینه کار چندان مهمی صورت نگرفته بود. در این مقاله کوشیدیم تا به تجزیه و تحلیل ابیات شاعران پردازیم و از خلال آنها حقایقی را در باب حسنک وزیر مطرح کنیم. درباره این موضوع کتاب نگاشته نشده ولی مقالاتی چون: «حسنک چگونه و کجا بر دار رفت» از محمد ابراهیم باستانی پاریزی، «یک سرنوشت ممتاز» از محمد علی اسلامی ندوشن، «تراژدی‌های تاریخ بیهقی» از محمد شفیعی و... در این مورد یافت شد. اغلب مقالاتی که در مورد حسنک وزیر نوشته شده، جنبه خاصی از زندگی وی را بررسی می‌کند و بیشتر فصل آخر زندگی او را ورق می‌زند که لحظه اعدام و چگونگی واقع شدن این حادثه را به تصویر می‌کشد و به تأثر ناشی از این رخداد در بین مردم می‌پردازد.

در این مقاله درباره جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زندگی حسنک می‌شود و مطالبی در علت برخی دشمنی‌ها با وی، شواهدی از فعالیت‌های میهن دوستانه و گرایش او به نهضت شعوبیه مطرح می‌شود. یافتن برخی ابیات جدید درباره حسنک که قبلاً در هیچ تحقیقی به آنها اشاره نشده است و جمع‌بندی کلی مطالب پراکنده‌ای که تاکنون درباره حسنک به رشته تحریر درآمده است، از دیگر اهداف این مقاله است.

### ابوعلی حسن بن محمد بن عباس میکال (حسنک)

«ابوعلی حسن بن محمد بن عباس (۴۲۲ه.ق/۱۰۳۱م) مشهورترین عضو خاندان میکالیان و آخرین وزیر محمود غزنوی است. دانسته نیست که نسب او دقیقاً چگونه به میکالیان می‌پیوندد. نفیسی حدس می‌زند که عباس آخرین نیای شناخته شده حسنک، فرزند ابوالعباس میکالی است. اما به این نکته در هیچ یک از منابع دسته اول اشاره‌ای نشده است. پدر حسنک زمانی که محمود امیر لشکر خراسان بود، به خدمت او رسید و مورد توجه او قرار گرفت و از نزدیکان وی شد اما در جوانی درگذشت. پسرش ابوعلی برجای پدر قرار گرفت و بعد به غزنین رفت و از ندیمان سلطان محمود گردید. در همین زمان در نیشابور، شورش‌هایی رخ نمود، فرقه‌های مختلف به جان هم افتادند، پیروان ابوبکر ممشاد کرامی بر مردم ستمها کردند و درگیری آنان با یاران قاضی صاعد شهر را به ویرانی کشاند. محمود برای پایان بخشیدن به این حوادث ابوعلی حسن را به ریاست نیشابور برگماشت تا او آرامش را به شهر بازگرداند. ابوعلی این مشکل را سامان بخشید و ستم‌گران را به سختی گوشمالی داد و در ایام ریاست بر این شهر، در آبادانی آنجا کوشش فراوان کرد» (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۴: ۱۷۱-۱۷۰).

همانطور که گذشت، حسن بن میکال منشأ خدمات بسیاری در شهر نیشابور - که زادگاه خودش هم می‌باشد، بود. در مدتی که به ریاست این شهر رسید، به امور نظم و سامانی بی نظیر داد به گونه‌ای که قبل از او، کسی موفق به انجام این کار نشده بود. یکی از اهداف او ایجاد تساوی بین افراد جامعه از فقیر و غنی بود. همان امری که فرخی سیستانی در اشعارش بارها به آن اشاره کرده است و کاردانی، لیاقت و عدالت او را مورد تحسین و تمجید قرار می‌دهد.

کار جهان به دست یکی کاردان سپرد      تازو جهان همه چو خورنق شد و سریر  
... اکنون جهان چنان شود از عدل و داد او      کآ هو بره مکد از ماده شیر، شیر  
گر در گذشته حمل غنی بود بر فقیر امروز      با غنی متساوی بود فقیر  
(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۸۹)

عتبی نیز در «تاریخ یمینی» به تساوی افراد در زمان حسنک اشاره می‌کند و آن را از برکات دوران ریاست وی در این شهر می‌داند. از کارهایی که حسنک برای رسیدن به

این هدف انجام داد، تعدیل ثروت در نیشابور و ضبط دارایی افراد ثروتمندی بود که از مال مردم به قدرت و ثروت رسیده بودند و باید گفت گروهی از مخالفیان او را همین ثروتمندان تشکیل می‌دادند. در زمان ریاست او کمتر حقی از ضعف و مردم عادی ضایع شد و او تمام تلاش خود را برای سامان دادن به زندگی آنها انجام داد:

«پس این رئیس جماعت مستأکله را تتبع کرد و هر چند در ایام فتنه رشوت سسته بودند، ازیشان بستد و هر یک را در حبس باز داشت... و جمعی از سادات را که پای از دایره رشاد و اقتصاد بیرون نهاده بودند به انواع اعذار و انذار با جادّه مستقیم آورد، و با همه مقرر کرد که توقیر و حرمت و تقدیم حشمت ایشان بر طاعت سلطان و سلوک طریق سداد و تکفّف از ابواب شطط و فساد مقصور است و همه حکم امتثال نمودند و راه صلاح و عفاف پیش گرفتند، و نیابت خویش به استصواب رأی سلطان به ابونصرین رامش داد که خویش او بود و به حضرت سلطان بازگشت» (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۴۰۰).

فرخی سیستانی، در اشاره به همین امر می‌گوید:

مال خدایگان بستاند به عنف و کره  
از دست منکرانی چون منکر و نکیر  
یک چند شادکام چریدند شیر وار  
امروز گرم باید خورد و غم و زحیر  
حق ور به حق رسید و جهان به آرزو رسید  
و امید خلق کرد وفا ایزد قدیر  
(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۸۹)

برای جلوگیری از آزار مردم از گرد و غبار و باران، بازارها را سرپوشیده کرد و حتی برای این کار ده هزار دینار از مال خود هزینه نمود و برای جلوگیری از سوء استفاده افراد سودجو در معاملات بازار، مأمورگماشت و اوضاع این گونه شد که به قول عتبی: «شهر چنان مأمور شد که چشم از تصاویر و تعاریج آن سیر نگشتی و در واسطه نیشابور سمکی تا سماک و فلکی ثامن الافلاک ظاهر شد و آثار کیفیت حال شهر و رعیت پیش سلطان موقع تمام یافت. و به احما و ارتضا مقرون شد» (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۴۰۱).

فرخی نیز به آیین‌های نوینی که حسنک در نیشابور ایجاد کرده بود و در تاریخ بیهقی از آن به عنوان «رسم‌های حسنکی» یاد شده، اشاره می‌کند (بیهقی، ۱۳۸۳: ۷۰) و آن آیین‌ها را، نیکو و سنتی پسندیده می‌داند و اقدامات مفید و کارآمد او را در، زیبا سازی شهرها و آباد کردن خرابی‌ها بسیار چشمگیر می‌داند. تا جایی که می‌گوید باغ‌های نابود

شده و جوی‌های خشک شده و خار و خاشاک، همه به سامان شدند و همه جا به بوستان و گلستان و چمن تبدیل شد:

وز بهر مملکت چندان که ندانست کرد کس  
 آئین‌های نیک نهاد و نکو سنن  
 ... بر جوی‌های خشک به امید عدل او  
 اکنون همی‌صنوبر برکارند و نارون  
 در باغ‌های پست شده هم بدین امید  
 نو نو همی‌بنفشه نشانند و نسترن  
 آن جای‌ها که خار مگیلان گرفته بود  
 امروز بوستان و گلستان شد و چمن  
 (فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۳۲)

حسنک کارهای بسیاری انجام داد و کارهایی را نیز در نظر داشت. از جمله ساختن مدرسه‌ای در نیشابور که البته هیچ‌گاه محقق نشد. ماجرا از این قرار بود که وقتی امام و مدرّس حنفیان در گذشت، برای انتخاب جانشین چنین استادی، محمود تلاش فراوان کرد و حتی به حسنک گفت: وقتی به نیشابور رسیدی از حال تبّانین که خاندانی عالم بودند، پرس و جو کن که کدام یک از آنها شایستگی رسیدن به مجلس سلطان غزنین را دارد. اما تا چهارده سال بعد هم، نتوانستند جانشینی برای این مدرّس انتخاب کنند و در سال ۴۱۴ قمری حسنک هنگام رفتن به حجاز، از محمود دستور گرفت که هنگام رفتن به نیشابور تبّانین را بنوازد و تکلیف مدرّس را روشن کند و او نیز در بازگشت ابوصادق را به خدمت سلطان آورد (بیهقی، ۱۳۸۳: ۲۱۸). گرچه حسنک نمی‌خواست که او به غزنین و مجلس سلطان برسد و در نظر داشت ابوصادق را در نیشابور و در مدرسه‌ای که خودش در آن جا می‌سازد، مشغول تدریس کند اما آرزویش هیچ‌گاه عملی نشد (بیهقی، همان‌جا). حسنک وزیر فرد با اراده‌ای بود و از عهده‌ امور خطیری که سلطان محمود از وی می‌خواست به خوبی برمی‌آمد. لیاقتی که او در اداره نیشابور و صاحب بریدی سیستان (همان‌جا: ۱۶۱) و خدمات دیگر از خودش نشان داد سبب شد که سلطان از میان افرادی که نامزد پست وزارت بودند، وی را برگزیند.

### وزارت یافتن حسنک

در سال ۴۱۶ هـ. ق و پس از عزل احمدبن حسن میمندی از وزارت، سلطان محمود برای تعیین وزیر جدید، جلسه‌ای با حضور بزرگان مملکتی تشکیل داد و چهار نفری را که کاندیدای پست وزارت بودند به دقت ارزیابی کرد، هرکس را به دلیلی رد کرد و سرانجام،

تمایل خود را در واگذاری منصب وزارت به حسنک ابراز کرد. البته قبل از دیگران خود به جوانی و بی تجربگی وی اذعان داشت و این موضوع را تنها مانع وزارت او دانست. با این حال: «امراچون سخنان سلطان را شنودند دانستند که ضمیر همایون به وزارت حسنک مایل است، لاجرم به اتفاق عرض کردند که: از امیر حسنک به تکفل امر وزارت کسی شایسته تر نیست». (خواند میر، ۱۳۱۷: ۱۴۳) از آن پس سلطان محمود با عنایت و محبت بیشتری خواجه ابوعلی حسن بن محمد بن میکال را «حسنک» خطاب می کرد و در سفر و حضر همراه او بود. شاید همین محبوبیت و همراهی حسنک با سلطان محمود بود که سرچشمه دشمنی های بسیاری برای او شد. توجه و اعتماد سلطان به وزیرش تاحدی بود که او را در مقابل خلیفه بغداد قرار داد و پاسخی متهورانانه به درخواست خلیفه (مبنی بر اعدام حسنک به علت ارتباطش با فاطمیان) داد (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۴-۱۹۳) اما در کل رفتار سلطان محمود با اطرافیانش و بخصوص وزرا، چندان حسنه نبود. وی قبل از حسنک، دو وزیر دیگر نیز داشت که به هر کدام به دلایلی (و اغلب به خاطر دراز دستی و مال اندوزی) مظنون شد و آنها را محبوس و از کار برکنار کرد (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۵۲). محمود چند سال پس از انتصاب حسنک به وزارت از دنیا رفت و شاید اگر مدت بیشتری زنده می ماند دیگر حسنک، وزیر محبوب و مورد قبولش نبود و سرنوشت او نیز همچون دو وزیر دیگر می شد. هر چند سلطان مسعود که این رفتار با وزیران را از پدرش به خوبی آموخته بود، در نبود پدر، روش او را ادامه داد و پس از گرفتن اموال حسنک، او را نه از وزارت، بلکه از زندگی ساقط کرد. بعد از مسعود نیز این شیوه همچنان ادامه یافت و این بار فرزندش مودود بود که به سنت پدرانش عمل می کرد: «...حتی احمد بن عبد الصمد هم که در آخر عهد مسعود وزارت یافت و در تحکیم قدرت پسر وی مودود بن مسعود هم تدبیر و هم اهتمام به کار برد نیز در زمان مودود به سعایت مخالفان محبوس و به احتمال قوی مسموم شد و پاداش خدمات سلطانی را آن گونه که در مورد وزراء عصر معمول بود به سزا یافت». (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۲۷۱-۲۷۰) قطعاً یکی از دلایلی که موجب خشم گرفتن بر وزرا و برکناری آنها می شد، علاوه بر استبداد و غرض ورزی شخصی، طمع داشتن و حس مال اندوزی سلاطین غزنوی بود، به گونه ای که اغلب لشکرکشی هایی که سلطان محمود به

اسم غزو باکافران انجام می‌داد، از این انگیزه خالی نبودند. با به قدرت رسیدن هر یک از وزرا، بالطبع نفوذ و اهمیت آنها در جامعه افزایش می‌یافت و دارایی و مایملکشان بیشتر می‌شد. همین امر سبب می‌شد تا سلطان با حساسیت بیشتری اعمال و رفتار وزیرش را کنترل کند و اگر بر خلاف خواسته او رفتار می‌کرد، با بهانه‌ای دست او را از امور مملکتی کوتاه و اموالش را نیز مصادره می‌کرد. در واقع رفتار پادشاهان با وزرا در طول تاریخ و دوران‌های مختلف تفاوت چندانی با هم ندارد و هر کجا پادشاه از جانب عمالش احساس نا امنی کرده، سریعاً در خلع او از قدرت اقدام نموده است. این امر، تنها به دربار غزنویان اختصاص نداشت. در این بین رفتار وزرا نیز، بی‌تأثیر نبود زیرا اغلب آنها در دوران قدرتشان از منافع خود، غافل نبوده‌اند:

«در دوران قرون وسطی، تجاوز و زورگویی اکثر وزرا و تعدی آنان به مال و جان مردم، امری عادی بود. امیر و خلیفه و قدرتمندان زمان غالباً وزرای خود را در چپاول خلق آزاد می‌گذاشتند. و همین که کاملاً ثروتمند و صاحب ضیاع و عقار می‌شدند، اموال و دارایی آنها را به بهانه می‌گرفتند. وقتی وزیری را استصفا می‌کردند و مالی را از او مطالبه می‌نمودند، از عهده ادایش بر نمی‌آمد، او را دوباره بر سر شغل خویش می‌بردند تا به حشمت و جاه سابق بتواند از آنچه بدست می‌آورد، باقیمانده «قرض» خود را به دستگاه خلیفه را بپردازد. این خلفا و وزراء البته نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند صدقه هم می‌دادند، لیکن بی وحشتی اموال مسلمین را به انواع حیل‌ها می‌ربودند» (راوندی، ۱۳۸۲: ۳۲۷).

حسنک وزیر هم از این قاعده مستثنی نبود و تصرف در اموال دولتی در کارنامه او همچون دیگر دولتیان آن زمان، به چشم می‌خورد. او نیز چون دیگر وزرا، موقعیت خویش را تحکیم بخشید و باغ و سرای بسیار فراهم آورد. در کتاب «آثار الوزراء»، از قول احمد بن حسن میمندی در این باب چنین آمده: «و حسنک میکال به سبب تصرفی که کرد بر عمل مراعی و شعیر گوسفندان به خیانت منسوب شد و خطر جان داشت، او را و فرزندان او را خلاص دادم...» (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵۷). بیهقی نیز در این باره می‌گوید: «و اگر زمین و آب مسلمانان به غصب بستند نه زمین ماند و نه آب و چندان غلام و ضیاع و اسباب و زر و سیم و نعمت هیچ سود نداشت» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۸). با این حال،



درست است که حسنک مال و ثروت فراوانی داشت و از خانواده متنعّم و با سابقه‌ای در نیشابور بود، و با منصب وزارتی هم که دریافت کرد، روز به روز بر ثروت و قدرتش افزوده شد، «حسنک وزیر ششصدگلام شخصی و میلیونها دارائی منقول و غیرمنقول داشت و یک بار هدیه از نیشابور به بلخ برای سلطان آورد که پنج صد حیوان آن را می‌کشید» (محمد غبار، ۱۳۵۹: ۱۱۱). اما این امر، نمی‌تواند دلیلی بر غصب اموال مردم عادی و ستمدیده باشد. زیرا همان طور که اشاره شد، وی در بازسازی نیشابور و مسقف کردن بازار آنجا، حتی ده هزار دینار از دارائی خود صرف کرد و سخن بییهقی درباره غصب زمین و آب مسلمانان شاید اشاره به تصرف املاکی است که در نتیجه اختلاف با شعبه‌ای از خاندان میکالیان که پسران ابونصر میکالی بودند، صورت گرفته است که آن هم در زمان سلطنت مسعود و با وساطت قاضی صاعد، به ایشان بازگردانیده شد. (بییهقی، ۱۳۸۳: ۷۱). برخی از محققان معاصر نیز، حسنک را از اتهامات فوق مبرا دانسته‌اند:

«حسنک اصلاً مرد متنعمی بود و نظر همدردی مردم به وقت اعدام او نشان می‌دهد که شاید این ثروتمندان بودند که حسنک از ایشان مطالبه به زور می‌کرد و بر آنان ستم روا می‌داشت» (باسورث، ۱۳۸۱: ۱۸۵). این در حالی است که اغلب بزرگان و دولتیان عصر غزنوی در رفاه بوده‌اند: «بویکر حصیری ندیم مسعود آنقدر دارائی داشت که حسن میمندی سه صد هزار دینار طلا از او برای شاه خواست... دارائی صامت خود احمدبن حسن میمندی، به سی ملیون درهم بالغ می‌شد...» (محمد غبار، ۱۳۵۹: ۱۱۱).

همان طور که عتبی در تاریخ یمینی اشاره می‌کند حسنک مدتی به وسیله نایبش نیشابور را اداره می‌کرده است. (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۴۰۰). و برخی نارضایتی‌هایی که علیه او، ایجاد شده بود (از جمله غصب مال و ضیاع مردم)، شاید به علت عدم نظارت مستقیم وی بر اداره شهر صورت گرفته باشد. «بعدها به هنگامی که حسنک در دربار غزنه مقیم گردید، ابومنصور بن رامش که خویشاوند نزدیک او بود به نیابت از او شغل ریاست شهر را اداره می‌کرد، از این رو، برخی ستمگری‌هایی که در نیشابور به او نسبت می‌دهند، شاید مسؤول مستقیم آنها نبوده است» (باسورث، ۱۳۸۱: ۱۸۴).

### حسنک و مذهب قرمطی

مذهب قرمطی که اسماعیلیه هم گاه خود را از انتساب بدان تیره می‌کردند، ترکیبی از عقاید اسلامی و آرمان‌های ضد قدرت بود. صبغهٔ مزدکی، ثنوی، گنوئی که در آن وجود داشت آن را به شدت نزد اهل سنت منفور و مایهٔ وحشت می‌ساخت. در تمام قلمرو عباسی مجرد انتساب بدان برای توجیه و توقیف و قتل و نکال مخالفان سلاله‌های وابسته به آل عباس کافی به نظر می‌رسید (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۱۵۶). از موارد اعتقادی قرمطیان در ایجاد عدالت در جامعه این بود که در سرزمین لحسا که مرکز حکومت ایشان بود، مردم از دادن هر گونه مالیات معاف بودند و «حمدان»- رهبر ایشان- دو نوع مالیات کاملاً ملی وضع کرده بود که هر کس دچار فقر و تنگ دستی می‌گشت یا مقروض می‌شد، بانک ملی به او قرض می‌داد تا وضعش به صورت عادی بازگردد و در نهایت بعد از رفع مشکلش تمام پول را بدون هیچ سودی پس می‌داد. در سرزمین قرامطه، عدالت به حدی برقرار بود که اگر مثلاً فردی برای تعمیر و بهبود وضع منزل و کسب و کارش به کمک نیاز داشت، غلامانی را در اختیار او قرار می‌دادند تا به یاری آن شخص بروند. در لحسا گندم‌های مردم را مجانی آرد می‌کردند. این در حالی بود که این شهر، کاملاً غیر مذهبی بود و در آنجا از نماز و روزه و سایر شعائر دینی خبری نبود. اما حاکمان با مردم به عدالت و مساوات رفتار می‌کردند. همچنین این حکومت با کشورهای اسلامی که اقتصادی کهنه داشتند و با عقاید خرافی زندگی می‌کردند، مبارزه می‌کرد. (راوندی، ۱۳۸۴: ۱۱۷-۱۱۶). قرمطیان سازمانی مخفی داشتند و با تبلیغات خود کارگران و کشاورزان را به خود جلب کرده بودند، در لحسا دولت مستقلی تشکیل دادند و در سوریه و یمن عدهٔ کثیری به آنها گرویدند. در زمینهٔ علمی، قرمطیان، معارفی را که از یونان، مصر و صابئیان گرفته بودند، به زبان عرب درآورده و آن را در میان هواخواهان خود انتشار دادند. تعلیماتشان متکی به ظواهر قرآن بود که آن را شامل همهٔ طبقات و همهٔ ادیان و نژادها می‌دانستند و می‌بایست متکی بر عقل و تساوی افراد بشر و احترام به عقاید دیگران باشد. به طور کلی قرمطیان از نیمهٔ دوم قرن سوم هجری به بعد در نقاط مختلف ایران با اصول و مرام تقریباً واحدی به انتشار نظریات خود مشغول شدند... آنچه مسلم است این که قرامطه یکی از شعب اسماعیلیه بودند که خیلی کمتر از

اسماعیلیه و فاطمیان به رعایت اصول اخلاقی پای بند بودند، این جماعت مدت یک قرن یعنی از سال ۸۹۰ تا ۹۹۰ میلادی در سراسر قلمرو عباسیان وحشت و اضطرابی بی سابقه پدید آوردند.

خود حسنک در پاسخی به سخنان گستاخانه بوسهل، تصریح می‌کند که قرمطی نبوده است: «...اما حدیث قرمطی به ازین باید، که او را (بوسهل را) باز داشتند بدین تهمت نه مرا، ... و من چنین چیزها ندانم» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۵). اما این مطلب احتیاج به بررسی بیشتری دارد. از شواهد چنین بر می‌آید که وی تمایلاتی به بعضی از اصول کلی این مذهب داشته است. همان طور که در جریان ریاست بر نیشابور، برخی مواردی که مدت نظر قرامطه بود و از نظر آنان تا حدودی جنبه مخالفت با اعراب متجاوز را داشت اعمال نمود (راوندی، ۱۳۸۴: ۱۱۶). هر چند اغلب اصول قرامطه از تعالیم دین اسلام سرچشمه می‌گرفت و بین مسلمین رایج بود اما با تسلط امویان و عباسیان در جهان اسلام و ادعای خلافت بر مسلمین و پیشی گرفتن سیاست‌های نژادی و قومی و ظلم و ستم آنها، چنان رنگ باخته بود که رو به نابودی می‌رفت. در این اوضاع نابسامان بود که برخی از مسلمانان از هر حکومتی که رنگ عدالت، دین داری و مساوات داشت حمایت می‌کردند. مسأله دیگر این بود که حسنک، عقاید خرافی مردم (و حتی سلطان را) درباره اعمال نامتعارف ارباب ریاضت و زهاد ریایی نمی‌پذیرفت (مانند جریان جنگ سلطان محمود با ابوعلی سیمجور و همراهی با سلطان و رفتن به نزد زاهد آهو پوش). (خواند میر، ۱۳۱۷: ۱۴۱) و این یکی دیگر از مواردی است که با مذهب قرامطه، سازگاری دارد، زیرا ایشان نیز با عقاید خرافی و جهلی که امت اسلام را فرا گرفته بود، مبارزه می‌کردند. مورد دیگر به حضور خلیفه فاطمی رفتن و خلعت گرفتن از وی و رو در رویی خلیفه عباسی با خلیفه فاطمی بود. زیرا یکی از اهداف نهضت قرمط، مبارزه با تسلط اعراب و به خصوص حکومت عباسیان بود که باعث شد تا حدود یک قرن آرامش از دولت عباسی سلب شود. مسأله بعدی علم دوستی حسنک و توجه به دانشمندان و مکاتبه با ایشان است (خلیلی، ۱۳۳۳: ۳۴۷). توجه به مسائل علمی و انتشار علوم، همان کاری است که قرامطه نیز با جدیت دنبال می‌کردند و از کشورهای متعدد و مذاهب مختلف به جمع آوری علوم و اشاعه آن بین پیروانشان مبادرت می‌ورزیدند.

### حسنک و نهضت شعوبیه

برخی از محققین همچون سعید نفیسی و اسلامی‌ندوشن، حسنک را طرفدار نهضت شعوبی در ایران می‌دانند: «...حسنک مرد بسیار نیکوکار، جوانمرد، بخشنده دادگر دانش دوست و زیردست نوازی بوده است و از ظاهر کارش پیداست که ایرانی پاکزاده‌ای بوده و با تازیان دستگاه بغداد دل یکی نداشته و شاید مانند سیمجوریان که ایشان نیز ایرانیان پاک دل و پاک نهاد بوده‌اند تعصب ایرانی و بیزاری از تازیان داشته و از شعوبیه آن زمان و شاید کرامی یا اسماعیلی بوده است و جان خودش را بر سر همین کار گذاشته...» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۹۹۷)

«چند قرینه مبهم حسنک آخرین وزیر محمود را جزو هواداران ایران جای می‌دهد. وی از خانواده میکال نیشابور و واجد چند برجستگی بوده است. زیبا، فصیح و دانشمند و بسیار متمکن، گشاده دست و شاید تا حدی مغرور. خیلی جوان بود که به وزارت محمود رسید و چون مسعود به پادشاهی دست یافت بنا به موجباتی که شاید برجستگی اش در آن بی تأثیر نبوده به دار آویخته شد.» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۶۹: ۳۴).

علاوه بر فعالیت‌های سیاسی که در ایران عصر سامانی و قبل از آن علیه تسلط اعراب صورت می‌گرفت، فعالیت‌های فرهنگی نیز وجود داشت. نویسندگان و شاعران شعوبی، کسانی که زبان فارسی دری را رونق دادند، دهقانان، امیران و وزیران و کسانی که از فراموشی آیین‌های ملی ایران جلوگیری می‌کردند، همه در این تلاش دست داشتند و عده‌ای نیز بر سر همین آرمانها جان خود را از دست دادند. بعید نیست که حسنک هم، از خاندان‌های گذشته و امیران و وزیران ایران گرا، پیروی کرده باشد و از لحاظ فرهنگی اهداف شعوبیه در دوره غزنوی، تلاش‌هایی انجام داده باشد. شاید بتوان گفت رسم‌های نوینی که در نیشابور قرار داده بود، در راستای همین هدف بوده است که در نهایت با سلطنت مسعود و با بغض و کینه‌ای که نسبت به او داشت، همه آنها منسوخ و باطل، اعلام شد (بیهقی، ۱۳۸۳: ۷۰).

فرخی نیز، در ابیاتی اشاره به ایران‌گرایی حسنک می‌کند و وزارت او را مقارن با رهایی پانصد هزار آواره می‌داند. دکتر اسلامی‌ندوشن در توضیح این ابیات، نکاتی را بیان می‌کند:

«اما نکته‌های عمده از قصیده ۱۷۰ استنباط می‌شود. چند بیتی که می‌آوریم حکایت از آسوده شدن کشور، رها شدن عده زیادی زندانی سیاسی از بند، آوردن آیین‌های تازه و بازگشت پانصد هزار آواره به کشور است...

بر دست او رها شد و از بند رسته شد      صد رادمرد مهتر و صد مرد ممتحن  
...در روزگار او وطن خویش باز یافت      پانصد هزار مردم گم گشته از وطن  
... ز آزادگی نمودن و کردارهای نیک      آزادگان به شکر تو گشتند مرتهن  
(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۳۳۳-۳۳۲)

از این چند بیت فرخی سؤالهایی در ذهن می‌گذرد. این پانصد هزار مردمی که آواره شده‌اند چه کسانی بوده‌اند. این جور و فتنه چه بوده و محتشمان بیداد کشیده چه کسانی توانند بود... صد راد مرد که از حبس رها گشته‌اند چه کسانی اند و چرا حبس؟ بیت آخر بسیار معنی دار است می‌گوید آزادگان از تو شکر گزار گشتند. کلمه آزادگان را وقتی با معنایی که در شاهنامه دارد در نظر بگیریم به کسانی می‌رسیم که خود را ایرانیان اصیل می‌دانستند و در جرگه ایران گرایان بودند. تنها تغییری که پیدا شده است، تغییر وزیر است. بنابراین از شعر فرخی چنین بر می‌آید که وجود احمد بن حسن میمندی، موجب این بیداد بوده است و محمود عزل او را به مصلحت خود تشخیص داده و به جای او کسی را آورده که سیاست مغایر او را پیش گرفته است» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۶۹: ۳۷-۳۶).

### رابطه شعوبیه با شیعه

از آنجایی که تشیع در ایران رواج بیشتری داشت، شعوبیه نیز آن را در حکم پوششی می‌دانستند که ایشان را از نسبت کفر والحاد ایمن می‌ساخت و در پشت پرده مذهب شیعه می‌توانستند به فعالیت خود ادامه دهند. اما در بین شعوبیه، افکار و عقاید مختلفی دیده می‌شد. برخی متدین به دین اسلام بودند و برخی عقاید و افکار دیگر داشتند (ممتحن، ۱۳۶۸: ۲۱۰). از دلایلی که شعوبیه خود را به شیعه منتسب می‌کردند، این بود که فرق شیعه عرب را به خاطر رفتار زشتی که با آل علی (ع) در واقعه کربلا کرد، دشمن می‌دانستند. و علت دیگر تعلیمات آل علی بر مبنای عدالت و مساوات و برابری و

حقیقت خواهی بود که با تعلیمات و روح شعوبیه سازگاری داشت. شاید به همین دلیل بود که حسنک هم که طرفدار شعوبیان بود، در جریان اعدامش، به واقعه کربلا و رفتاری که با آل علی (ع) شد، اشاره می‌کند و می‌گوید: «بزرگ‌تر از حسین علی نیم» (بیهقی ۱۳۸۳: ۱۹۵). احتمالاً او نیز چون هم مسلکان خویش، مذهبش را زیر پرچم تشیع پنهان می‌کرد. گرچه دکتر ندوشن، شیعه دانستن وی را، خالی از ابهام نمی‌داند. (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۶۹: ۳۷).

### حسنک از دیدگاه مخالفان

با تمام خدماتی که حسنک انجام می‌داد دشمنانش روز به روز بیشتر می‌شدند و کسانی که به خاطر تدابیر وی منافع شان به خطر افتاده بود سعی در سرنگونی او، داشتند. از این نظر شخصیت او یاد آورامیرکبیر، وزیر فقید و محبوب دوره قاجاریه است. وی نیز همچون حسنک در ابتدا مورد توجه و محبت پادشاه قرار گرفت (نجمی، ۱۳۶۸: ۱۵۵) اما درینا که چهره‌های شاخص و دلسوز همیشه محسود دونهمتان و از خود بیگانگان قرار می‌گیرند. در تاریخ ایران کم نیستند افرادی مصلح که اینچنین با بی‌مهری حکومت‌ها از صحنه سیاست و حتی زندگی کنار گذاشته می‌شوند و حسنک اولین و آخرین آنها نبوده است. او علاقه‌مند به ایران و ایرانی و منزجر از تسلط بیگانگان بر کشور بود و در حقیقت گرایش‌ها (باطنی) او نمونه‌ای از حس وطن پرستی‌اش می‌باشد که با توجه به هوش سرشار و نفوذی که در سلطان محمود داشت، توانست از این اتهام، در آن برهه زمانی، رهایی یابد. اما در واقع اتهام اصلی وی، روشن فکری و تجدد بود و با این وصف بود که با کرآمیان نیشابور، که قصد عوام فریبی و انحراف افکار عمومی را داشتند، به شدت برخورد کرد (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۷۰) و درحالی که سلطان محمود، فریب کارهای آنها را می‌خورد حسنک با دیده انکار و تمسخر به اعمال نامتعارف ایشان می‌نگریست (خواند میر، ۱۳۱۷: ۱۴) و همان گروه نیز، دسته‌ای از مخالفان را تشکیل می‌دادند و برای نابودی‌اش تلاش می‌کردند. یکی از علت‌های اصلی قتل حسنک را می‌توان وجود دشمنان سرسخت وابسته به دربار دانست که وی را تهدید می‌کردند. حسنک دست بسیاری از سودجویان را از امور مملکتی کوتاه کرد و به بداندیشان،

مجال خودنمایی نمی‌داد. در پاسخ به این عمل، آنها نیز ساکت ننشسته و مشغول توطئه بر علیه او شدند. در این عصر سیاست مداران و زمام داران اقتصادی در برخورد شدید با همدیگر بودند و گویی در کمین نشسته بودند تا طرف مقابل را ضعیف یافته، او را به نفع خود از میان بردارند. علاوه بر آن در این ماجرا، جوانی و بی تجربگی حسنک و گفتن برخی ناگفتنی‌ها نیز بی تأثیر نبود. اما کسی که بیش از همه سلسله جنبان این مخالفت‌ها به شمار می‌رفت، بوسهل زوزنی است. او که یک بار به علت بار نیافتن به درگاه حسنک و استخفاف دربان او سخت آزرده خاطر بود، تمام تلاش خود را برای نابودی وی به کارگرفت و در واقع محرک اصلی مسعود، همو بود (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۲).

هرچند به ظاهر، حسنک از این آزرده‌گی بوسهل آگاهی نداشت و درین قضیه بی تقصیر می‌نمود، اما این گونه به نظر می‌رسد که، حسنک در زمان وزارتش، از بوسهل زوزنی دل خوشی نداشته و به او اهمیتی نمی‌داده و به قول بیهقی: «بوسهل و مردمش در جنب امیر حسنک یک قطره آب بودی از رودی» (همانجا: ۱۹۱). حسنک او را جزء همان افرادی می‌دانست که باید از امور مملکت کنار گذاشته شوند و از بد ذاتی و چاپلوسی وی در نزد سلطان خبر داشت. همان شرارت و زعارت مؤکد شده در خُلق و خُویش و لذت فرو گرفتن و تضریب درباره افراد، که بیهقی نیز به آن اشاره می‌کند (بیهقی، ۱۳۸۳: ۹۰). و این نظر درست بود، زیرا او همانطور که بر در سرای حسنک که دشمنش بود، می‌ایستاد و او را با شعر و چرب زبانی ستایش می‌کرد، تنها کسی هم بود که در جلسه استرداد اموالش، در حضور بزرگان مملکتی به فخاشی و بد رفتاری با او پرداخت (همان: ۱۹۵). «...بوسهل که خود داعیه حکومت و قدرت‌طلبی داشت و هیچ گاه نمی‌توانست موقع و مقام و شوکت وی را مشاهده کند، مشغول تحریک و تشبث شده و برای از بین بردن رقیب به دنبال بهانه و دستاویزی می‌گشت...» (نجمی، ۱۳۶۸: ۴۴) و چه بهانه و دستاویزی بهتر از برچسب رایج زمانه یعنی قرمطی‌گری می‌توانست دشمنان را نابود کند؟ در واقع این اتهام در عصر غزنوی یکی از مؤثرترین اقدامات جهت نابودی مخالفان حکومت بود که علیه حسنک نیز به کار گرفته شد. اما همان طور که گفته شد، نمی‌توان به یقین گفت که حسنک قرمطی بوده، اما در اینکه اهداف آزادی طلبانه این جنبش را قبول داشته، شکی نیست. در واقع تنها خلعت گرفتن از خلیفه

فاطمی نبود که او را به داشتن این مذهب متهم می‌کرد بلکه رفتار او در عمل این موضوع را برای مخالفانش ثابت می‌کرد و ملاقات وی با خلیفه فاطمی صحت این قضیه را روشن‌تر می‌ساخت. در این ملاقات خلیفه عباسی به عنوان اولین مدعی در زمامداری جامعه مسلمین جهان، در مقابل خلیفه فاطمی مصر قرار می‌گرفت و حیثیت و آبروی خود را بر باد رفته می‌دید. لذا گرفتن خلعت و هدایا از خلیفه فاطمی و به خدمت خلیفه عباسی نرفتن، مفهومی جز بی‌اعتنایی و عدم پذیرش قدرت خلیفه عباسی نمی‌توانست داشته باشد و این امر خشم گرفتن، «القادر بالله» خلیفه عباسی را بر حسنگ موجب شد و تهمت قرمطی‌گری را نیز در ابتدا همو بر حسنگ وارد کرد (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۲). البته در این ماجرا حسنگ یاری سلطان محمود را که از مدتی قبل به خلیفه عباسی بی‌توجه و سرسنگین شده بود، به همراه داشت. زیرا او هر چند هم جوان و بی‌باک و بی‌تجربه بود، این نکته را به خوبی می‌دانست که ملاقات با خلیفه فاطمی و بی‌اعتنایی به خلیفه عباسی آن هم با وجود دشمنانی که داشت، می‌توانست به قیمت زندگیش تمام شود. رفتار سلطان محمود هم در ابتدای سال ۴۱۴ قمری، قدری متعادل‌تر شده بود و این امر، درانتخاب حسنگ متجدد به جای میمندی متعصب و روبه‌رویی با خلیفه بغداد، و سان دیدن از لشکرش، درحالی که قدرتش را به رخ خلیفه می‌کشید و آسان‌گیری بر حسنگ (در حالیکه قبلاً با سفیر خلیفه فاطمی به شدت برخورد کرده بود)، کاملاً آشکار بود (سیدی، ۱۳۷۱: ۱۴۶-۱۴۸).

در واقع در زمان محمود، پرونده ماجرای حسنگ، با آتش زدن هدایای خلیفه فاطمی در بغداد، مختومه شد. اما با به قدرت رسیدن سلطان مسعود و با توطئه دشمنان حسنگ و به خصوص بوسهل که مرتب نابودی او را از مسعود که او نیز دل خوشی از حسنگ نداشت، می‌خواست، دوباره به جریان افتاد تا اینکه به نتیجه رسید. هر چند به قول بیهقی، این «تعدی» و «تهوّر» حسنگ و گستاخی در برابر مسعود بود، که باعث مرگش شد و در این باب سعایت بوسهل و غیر بوسهل تأثیری نداشت. همان‌طور که جعفر برمکی، در روزگار هارون الرشید، پادشاه را بیازرد و عاقبت کار خود را دید. «پس چاکران و بندگان باید زبان خود را نگاه دارند که محال است روباهان را با شیران چخیدن» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۱-۱۹۰). اما ظاهراً موضوع دشمنی حسنگ و بوسهل، آن



قدر مهم بود که بوسهل را این چنین بر خون حسنک، تشنه کرده بود و بر قرمطی بودن وی اصرار می‌ورزید. بوسهل زوزنی، خود نیز در اواخر عهد سلطان محمود به جرم قرمطی بودن، گرفتار و محبوس شد و احتمالاً حسنک را در آن جریان مقصر می‌دانست. «... آیا هدف بوسهل در آن بهانه جویی و کین توزی یعنی قرمطی خواندن و بر دار کردن حسنک جز انتقام قرمطی خواندن و به حبس افتادن خود اوست؟ اگر چنین باشد باید گفت که حسنک هم در آن تهمت و محنت بوسهل دستی داشته» (رضائی، ۱۳۴۹: ۲۲۶) البته این نکته بعید هم به نظر نمی‌رسد. زیرا همانطور که مطرح شد، اختلاف بین حسنک و بوسهل، آنقدر شدید بود که بتواند این مسأله را به اثبات برساند. غیر از بوسهل زوزنی، حسنک، دشمنان دیگری هم داشت: پسران بونصر میکالی، میکائیل، ایاز اویماق، پیروان مذهب کرامی، کم و بیش احمد بن حسن میمندی، علی قریب، و از همه مهم تر سلطان مسعود غزنوی. «...دشمنی مسعود با حسنک به چند علت است: نخست آن که حسنک در دوران کامروایی خود او را تحقیر کرده و از بدگویی در حق او زبان نگاه نمی‌داشته. دوم آن که، آشکارا جانب محمد را گرفته و در رسانیدن او به سلطنت کوشش بسیار کرده. سوم آن که حتی پس از دستگیر شدن و تا روز آخر در عقیده خود صریح پا بر جا مانده...» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۲: ۱۵).

نمونه‌ای از بدگویی‌هایی که حسنک از امیر مسعود داشته، هنگامی بود که مسعود والی هرات بود و حسنک او را به اتلاف ثروت هرات متهم کرده و مشرفانی بر وی گماشته بود (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۶). همچنین در اختلافاتی که بین سلطان محمود و امیر زاده مسعود پیش می‌آمد، جانب محمود را می‌گرفت و هیچ گونه سعی در به دست آوردن دل مسعود نداشت<sup>(۱)</sup>. و حتی گاه با گستاخی با وی برخورد می‌کرد و می‌گفت «اگر مسعود به سلطنت برسد حسنک را بر دار باید کرد» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۱). و مسعود این جمله او را دستاویزی برای نابودی اش قرار داد و با یک تیر دو نشان زد، زیرا حسنک در حال قدرتمند شدن بود و فعالیت‌های وطن پرستانه‌ای که انجام می‌داد، به صلاح منافع سلطنت نبود. «مسعود از نفرت حسنک نسبت به حکومت و اطرافیان خویش نیک آگاه بود. اطلاع داشت که حسنک محبوب و مراد مردم است و به حکومت او و دستگاه خلافت بغداد پشت کرده است. پس بایستی مراد و رهبر مردم را کشت تا از شورش

جلوگیری کرد» (اصغری، ۱۳۷۲: ۱۴). پسران ابونصر میکالی هم که از خاندان خود او بودند از جمله دشمنانش محسوب می‌شدند. بونصر رئیس نیشابور و از جمله بزرگان و اعیان آنجا بود و در فنون ادبی تبحر داشت و شعر به عربی نیک می‌سرود (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۴: ۱۷۰). اختلاف حسنگ با پسران بونصر، همان طور که بیان شد بر سر تصاحب املاک<sup>(۳)</sup> بود که حسنگ از آنها غصب کرده بود. یکی دیگر از افراد خاندان میکالی که با او دشمن بود و در لحظه اعدامش رفتار زشتی با او داشت میکائیل نام داشت. وی با همسر مطلقه حسنگ که خواهر ایاز بود ازدواج کرده بود (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۷). و به قول محمد ابراهیم پاریزی شاید فحش‌هایی که در لحظه اعدام حسنگ، به او داده از جای پای زن سرچشمه گرفته باشد (باستانی پاریزی، ۱۳۶۴: ۴۹۷). ظاهراً ایاز او یماق، غلام مورد علاقه محمود نیز جزء دشمنان حسنگ محسوب می‌شد. همان طور که در بالا گفته شد، حسنگ با خواهر ایاز ازدواج کرده بود و بعداً به دلایلی که شاید اختلاف با برادرش هم در آن بی‌تأثیر نبوده است، این زن را طلاق داده بود. فرخی در قصیده‌ای در مدح ایاز به بیان محاسن او می‌پردازد و در پایان قصیده برای دشمنانش آرزوی نابودی می‌کند، همان طور که حسنگ عاقبت این دشمنی را دید. علی‌عبد الرسولی حدس می‌زند که در این بیت منظور از شیخک بی شرم طرّار، حسنگ بوده است.

جهان از بد سگالانش تهی کن      چنان کز شیخک بی شرم طرّار  
(فرخی سیستانی، ۱۳۱۱: ۱۶۵)

از دیگر جریاناتی که در عصر غزنوی وجود داشت، ظهور فرقه کرامیه در نیشابور بود که با به قدرت رسیدن حسنگ در نیشابور و سخت‌گیری بر آنها رو به سقوط و نابودی می‌رفت. فرقه کرامیه فرقه مذهبی اهل سنت و مخالف هر گونه تفسیر و تأویل قرآن کریم و از فرقه‌های قشری و ظاهری بودند که مدّتی بر نیشابور حکومت کردند. با تفحصی که سلطان محمود درباره عقاید مختلف اهل سنت انجام می‌داد، بر او معلوم شد که آنان اهل بدعتند و عقایدشان کفر است لذا در نابودی آنها تلاش کرد. با به قدرت رسیدن میکالیان در نیشابور و ریاست حسنگ، قدرت از کرامیه گرفته شد و اوضاع این فرقه روز به روز بدتر می‌شد (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۷۰).

«...میزان سختگیری حسنک بر کرامیان چنان شدید بود که به گفته عتبی از این حیث بر زیاد بن ابیه پیشی گرفته بود. فتنه‌جوترین پیروان فرقه را در قلاع به بند کشیدند... آن گاه حسنک به پیروان دیگر فرق مذهبی و خصوصاً علویان اخطار کرد که موقعیت مطلوب و احترامشان منوط به فرمان برداری آنان از مقامات غیر مذهبی خواهد بود و آنان نیز تصدیق کردند که سلطان سایه خدا بر زمین است و چیزی جز گردن به طاعت دادن و ملاحظه کاری بسیار، مفید حالشان نخواهد بود...» (باسورث، ۱۳۸۱: ۱۹۰).

علی قریب، حاجب بزرگ محمود و فرمانده سپاه او نیز که در ابتدا از دوستان حسنک بود، در پایان کار او، جزو دشمنان وی درآمد و حسنک را دستگیر کرد. هرچند خود او نیز که از جناح شکست خورده «پدریان» بود، به‌رغم نقض عهدش با امیر محمد و حمایت از مسعود، از قدرت ساقط شد (بیهقی ۱۳۸۳: ۸۶). حاجب علی و حسنک وزیر دوستانی مشفق بودند اما به واسطه کاهش طرفداری مردم، بیگانگی و نزاع در میانشان بروز کرد و حاجب علی بی اطلاع یا با آگاهی امیر، وزیر را توقیف کرد (باسورث، ۱۳۸۱: ۴۴۲).

در واقع اگر حسنک، طرفداران بیشتری در دربار داشت تا از او نزد سلطان مسعود حمایت می‌کردند، کار بدین جا نمی‌کشید و شاید اگر احمدبن حسن میمندی که وزیر مورد اعتماد مسعود بود از او جانبداری می‌کرد، اعدام نمی‌شد. اما عدم حمایت به موقع و کارآمد میمندی، و تا حدودی بی‌طرفی او در این قضیه و شاید هم اندکی تمایل به از بین رفتن حسنک، که زمانی خصم وی به شمار می‌رفت، و درباره او سَخَط می‌گفت، جریان کار را تسریع کرد<sup>(۳)</sup>. هرچند به گفته بیهقی در شب اعدام حسنک، قصد نوشتن رقعته‌ای به سلطان در باب شفاعت از حسنک داشت که بوسه‌ل نگذاشت و کار را تباه کرد (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۶). بنا به آنچه بونصر مشکان در «مقامات» خویش نقل کرده زمانی که میمندی در سال ۴۱۶ قمری در آستانه حبس قرار گرفته بود، به بونصر متوسل شد. در پیام وزیر به بونصر چنین آمده است: «به حکم اعتمادی که خداوند (سلطان) بر تو دارد، و حال یگانگی که میان ماست، توقع می‌کنم که جانب مرا نگاه داری... که آلتون تاش خوارزمشاه در تقبیح حال من اغراها می‌نویسد... حسنک خود

خضم بزرگ است و آن سَخَطها که می‌گوید به تو می‌رسد...» (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵۶، نقل به اختصار). و شاید همین بدگویی‌های حسنک بود که منجر به بی‌اعتنایی میمندی به او شد و در نظر خواهی سلطان در باب وی، چنین پاسخ داد: «آن وقت که من به قلعت کالنجر بودم بازداشته و قصد جان من کردند... نذرها کردم و سوگندان خوردم که در خون کس حق و ناحق، سخن نگویم... امیر خداوند پادشاه است آنچه فرمودنی است بفرماید اگر بر وی قرمطی درست گردد، در خون وی سخن نگویم بدانکه وی را در این مالش که امروز منم مرادی بوده است و پوست باز کرده... من از خون همه جهانیان بیزارم...» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۳-۱۹۲).

### حسَنک از نظر شاعران

همان طور که گذشت خاندان میکالی افرادی اهل علم و دانش بودند. در میان ایشان، وزیر، ادیب، شاعر و عالم کم نبوده و این علاقه‌مندی به علم در وجود ایشان سرشته شده بود. حسَنک هم که خون این خانواده در رگهایش جریان داشت، همانند ایشان فردی فاضل و دانش دوست بود و اهمیت بسیار او به علم و ادب از مفاوضاتی که با دانشمند نامی قرن پنجم، ابومنصور ثعالبی و سایر علمای این عصر داشته به خوبی پیداست (خلیلی، ۱۳۳۳: ۳۴۷). او مورد احترام ادبا و شعرا بود و درغم از دست رفتنش ادیبی فاضل چون بونصر مشکان سخت اندوهناک شد و روزه‌اش را نگشود (بیهقی ۱۳۸۳: ۱۹۹). همان طور که در مقدمه بحث گفته شد، شعر و شاعری در عصر غزنوی به علت حمایت و توجه بیش از حد سلاطین و بزرگان دربار غزنوی، بسیار رونق گرفته بود. و شاعران دربار، جزو مرفه‌ترین اقشار جامعه محسوب می‌شدند. شهرت و ثروت شاعران این زمان به حدی است که حسادت شعرای اعصار بعد را برمی‌انگیزد. شعرای این عصر بسیارند و به دو دوره غزنوی اول و غزنوی دوم تقسیم می‌شوند. از شعرای دوره غزنوی اول افرادی چون: عنصری بلخی، عسجدی مروزی، لبیبی، غضایری رازی، فرخی سیستانی، فردوسی طوسی، زینتی سکزی، منوچهری دامغانی و از دوره دوم غزنوی: رافعی نیشابوری، مسعود سعد، ابوالفرج رونی، ابوحنیفه اسکافی مشهورتر از بقیه شعرا هستند. البته گفته می‌شود که در دربار محمود، بیش از ۴۰۰ شاعر حضور داشتند که

مشغول مدح سلطان بودند. حسنک نیز همچون مخدوم خویش، توجه و عنایت ویژه به شعرا داشت و با آن که بزرگان در دربار او، منتظر اذن دخول می‌ماندند، در بر روی فرخی سیستانی همیشه باز بوده است:

هرگز به درگهش نرسیدم که حاجبش صد تازگی نکرد و نگفت اندرون گذر  
(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۹۳)

یکی از شعرای معروف این دوره عنصری بلخی است که ملک الشعرای دربار محمود غزنوی بود و توسط امیر نصر برادر کیهتر سلطان محمود، به دربار غزنه معرفی شد. وی شاعری توانمند و استاد بود و اشعار بسیاری داشته که متأسفانه بیش از یک سوم آنها باقی نمانده است و از بیش از سی هزار بیت نظم او اکنون سه هزار بیت موجود است (عنصری بلخی، ۱۳۶۳: ۴۳-۴۲). اشعار شعرا برای ورود به دربار غزنه باید از نظر او می‌گذشت و اگر تشخیص می‌داد شایسته مجلس سلطان است، پذیرفته می‌شد. زمان عنصری مصادف بود با شدت عمل و تعصب سلطان محمود غزنوی در باب مذهب، به خصوص پیروان فرقه قرمطی، به شدت از جانب محمود سرکوب می‌شدند. جنایات محمود در سال ۴۲۰ قمری در ری و کشتار بی‌رحمانه مردم آن دیار به جرم داشتن مذهب باطنی و قرمطی، نمونه‌ای از سیاست متعصبانه او در باب مذهب می‌باشد. (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۹۳). عنصری در بیشتر قصایدش در مدح محمود، از قلع و قمع قرمطیان سخن می‌گوید:

به سند و ناحیت هند شهریار آن کرد کجا به مردم خیبر نکرده بد حیدر  
نه قلعه ماند که نگشاد و نه سپه که نزد نه قرمطی که نکشت و نه گبرونه کافر  
(عنصری بلخی، ۱۳۶۳: ۱۳۳)

در واقع بعید به نظر می‌رسد که ملک الشعرای دربار غزنوی از حسنک، وزیر محبوب سلطان محمود، سخنی به میان نیاورده باشد. ولی عمده مدح‌هایی که از وی به جا مانده در باره: امیر نصر (برادر سلطان محمود) سلطان محمود غزنوی، سبکتکین، امیر مسعود، و... است و قصیده‌ای مجزا به نام حسنک، در دیوانش مشاهده نمی‌شود. این در حالی است که فرخی، شاعر هم عصر وی، اشعار بسیاری در مدح حسنک سروده است. شاید بتوان گفت آن قسمت از اشعاری که عنصری در مدح حسنک سروده، توسط خود او معدوم

شده باشد زیرا جانب‌داری و مدح کردن شخصی که به جرم قرمطی گری در آستانه نبودی قرار داشت، نمی‌توانست کار عاقلانه‌ای باشد. یا اینکه او از ابتدا، از جناح پسران یا طرفداران مسعود حمایت می‌کرده. به هر حال، عنصری بعد از مرگ محمود همچنان در دربار غزنوی باقی می‌ماند و دوران مسعود را درک می‌کند پس باید نظر سلطان جدید را هم جلب کند. به همین علت در قصیده‌ای که در آغاز پادشاهی مسعود و پس از سال ۴۲۱ هجری سرود، پادشاهی را حق مسلم او دانست. در این قصیده، اشاراتی به حسنگ کرده است و دشمنان مسعود و کاشانه‌های بد سگالان او را، همچون (حسنگ)، نابود شده می‌داند. همانطور که این گونه هم شد و مسعود، بداندیشی دشمنانش را بی پاسخ نگذاشت و از همان ابتدای سلطنت به انتقام‌گیری پرداخت:

تا شتابان زی خراسان آمد از سوی عراق	چون فزاید بندگان را قدر و ملک و جاه و آب
چون برآرد کاخهای نیکخواهان را به چرخ	چون کند کاشانه‌های بد سگالان را خراب
بد سگالان ناصواب اندیشه‌ها کردند گفت	دست کم یابد به ره‌اندیشه‌های ناصواب
ناصراب بد سگالان سوی ایشان بازگشت	باز آن گردد که برگردون بر اندازد تراب
نه قلعه ماند که نگشاد و نه سپه که نزد	نه قرمطی که نکشت و نه گبرونه کافر

(عنصری، ۱۳۶۳: ۷۸)

فرخی سیستانی دیگر شاعر عصر غزنوی نیز چنان که از اشعارش بر می‌آید، طرفدار پرو پا قرص گروه پدربان؛ طرفداران محمود و از جمله حسنگ وزیر بود. او در مدح حسنگ، شش قصیده سروده است. و او را با کفایت‌ترین وزیر، در اداره امور مملکتی می‌دانست:

کار جهان بدست یکی کاردان سپرد	تا زو جهان همه خورنق شد و سریر
چون او نبوده‌اند اگر چند آمدند	چندین هزار مهتر و چندین هزار میر
چونانکه چون ملک، ملکی نیست در جهان	همچون وزیر او به جهان نیست یک وزیر

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۸۹)

از نظر فرخی حسنگ در ساختن مملکت و پاسداری از ثروت و خزانه سلطان، فرد مورد اعتمادی بود و بر خلاف وزرای پیشین از چشمداشت به مال سلطان و تصرف در بیت‌المال، پاک بود و به همین دلیل کشور در دوران وزارت او خرم و آبادان گشت:

شغل سلطان پیش و طمع از مال او برداشته  
گیتی اندر دست او وز مال گیتی دست پاک  
کس نداند گفت کو از کس به دانگی طمع کرد  
لاجرم ملک و ولایت خرم و آباد گشت

کس بدینسان شغل هرگز می‌نمی‌آرد به سر  
اینچنین اندر جهان هرگز کجا بد جز عمر  
با چنین فرمان و چندین شغل و چندین دردسر  
خرم و آباد گردد ملک از عدل و نظر  
(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۹۵)

فرخی از بدخواهان حسنک، تعبیر جالبی بیان می‌کند و آنها را شایسته خواری و رسوایی می‌داند.

بد خواه او نژند و سر افکنده و خجل  
چون گل که از سرش بر باید عمامه باد  
(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۴۷)

و شاید این خواری را بتوان برای بوسهل زوزنی بیشتر از همه تصور کرد. غافل از اینکه فرخی، خودش هم نمی‌دانست، روزی جزء همان گروه بدخواهان وی قرار می‌گیرد و باد، باید عمامه را از سر خودش هم بردارد. با به سلطنت رسیدن مسعود و نقش بر آب شدن آرزوی فرخی در سلطنت امیر محمد که بسیار به او علاقه داشت و از دل و جان مدحش می‌گفت (ر.ک. دیوان فرخی، ۱۳۴۹: ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱) و بر اثر دگرگونی اوضاع و شکست جناح پدربان و اعدام حسنک وزیر، فرخی نیز تغییر جهت می‌دهد. او که زمانی مدّاح حسنک بود، بعد از اعدام وی، به فکر جبران سخنان گذشته اش می‌افتد و با ابیاتی که در ذمّ وی می‌سراید، بر کار قبلی خویش سرپوش می‌گذارد و این بار به وزیر مقتول ناسزا گفته و بدین ترتیب خود را از اتهامی که به وی وارد شده بود، مبرا می‌دارد. تا جایی که در قصیده‌ای در مدح ایاز، القاب زشتی را نثار او می‌کند:

جهان از بدسگالانش تهی کن  
چنان کز شیخ بی شرم طرار  
(فرخی سیستانی، ۱۳۱۱: ۱۶۵)

او که زمانی حسنک را بهترین انتخاب سلطان می‌دانست و در مدح او چنین می‌گفت:  
نیک اختیار کرد خداوند ما وزیر  
زین اختیار کرد جهان سر به سر منیر  
(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۸۹)

این بار وزیر جدید «احمدبن حسن میمندی» را می‌ستاید و وزارت دیگر وزراء را حيله و تزویر می‌داند و از زشت گویی هیچ ابائی ندارد:

وزارت به اصل و کفایت گرفت وزیران دیگر به زرق و به فن  
(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۳۰۹)

عدل آمد و امن آمد و رستند رعیت از پنجه گرگان رباینده غدار  
...شش سال به کام دل و آسانی خوردند باید زدن امروز چون اشتر همه نشخوار  
(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۵۷)

فرخی که در زمان سلطنت مسعود تغییر جهت داده بود، این بار خود را جزء جناح  
پسریان می‌دانست و مخالفین مسعود و پدریان را شایسته هر نوع عقوبتی از جانب  
سلطان می‌دید.

خلافش برد آنرا که خلافش به دل آرد ز عزّی و جلالی، سوی عزلی و نکالی  
بسا کس که ز بیمش به خلافی که در آورد فتاد از سر منظر به بن غاری و غالی  
(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۳۹۷)

و نیز در بیت دیگری در مدح مسعود و رسیدن او به پادشاهی، اشاره‌ای مستقیم به  
اعدام حسنک دارد:

کسی کو را نکو خواهست بر تخت کسی کو را ندارد دوست، بر دار  
(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۴۵)

از شواهد چنین بر می‌آید که فرخی تنها مدّاح حسنک نبوده و افراد زیادی وی را  
ستوده‌اند و حتی بوسهل زوزنی که دشمن سرسخت حسنک محسوب می‌شده به گفته  
خود حسنک زمانی بر در سرایش می‌ایستاده و او را شعر می‌گفته (بیهقی، ۱۳۸۳:  
۱۹۵). حتی تا یک قرن بعد از ماجرای اعدام حسنک، سنائی غزنوی نیز، درباره شهادت  
مظلومانه او، و شجاعت و بزرگواری مادرش که زنی باشهامت بود، ابیاتی سروده است و  
در ریختن خون مظلوم به ناحق، هشدار می‌دهد (سنائی غزنوی، ۱۳۷۷: ۵۵۳-۵۵۲).  
هر چند بسیاری از وقایع عصر غزنوی که امروزه برای ما بدیهی است بعد از بیهقی،  
مکتوم مانده و اخبار بی رسمی‌های غزنویان، چنان مخدوش شده، که حکیم بزرگی  
چون سنائی در حدیقه، به اشتباه، وزیر بردار شده غزنویان را، میمندی می‌داند (بیهقی،  
۱۳۸۳، دیباچه: ۱۸).



منوچهری نیز شاعر دیگر عصر غزنوی و زمان مسعود است. زمانی که او به غزنه فرا خوانده شد، دربار غزنویان دیگر آن شکوه و جلال عصر محمودی را نداشت و محیطی آلوده به بغض و حسادت درباریان بر علیه یکدیگر بود. حتی در آن شرایط، شاعران بزرگی چون عنصری و فرخی چندان مورد توجه نبودند تا چه رسد به شاعر جوانی چون او. (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۲۳-۲۲). او قصاید بسیاری در مدح سلطان مسعود سروده و در یکی از اشعارش خطاب به دشمن او چنین می گوید:

بد سگالت گربار آرد از گریبان سر برون چون کمنند تو گریبانش فرو گیرد خُناق  
(منوچهری دامغانی، ۱۳۵۶: ۴۹)

که شاید منظور او از «بدسگال» همان حسنک وزیر بوده که با طناب مجازات حلق آویز شده و خفه گشته است. همچنین در مدح وزیر مسعود، «احمد بن عبدالصمد» قصایدی سروده و در ابیاتی، وزرای پیشین را شایسته امر وزارت نمی داند. ظاهراً بدگویی درباره وزرای پیشین رسمی بوده که شعرا سخت پای بند آن بودند و منوچهری نیز روش فرخی را در این راه، دنبال کرده است. تا جایی که وزرای پیشین را تا مرتبه دیو بودن تنزل مقام می دهد.

این کار وزارت که همی راند خواجه نه کار فلان بن فلان بن فلانست  
بود آن همگان را غرض و مصلحت خویش این را غرض و مصلحت شاه جهانست  
(منوچهری دامغانی، ۱۳۵۶: ۱۰)

وزیری چون یکی والا فرشته چه در دیوان چه در صدر محافل  
وزیران دگر بودند زین پیش همه دیوان به دیوان رسایل  
(منوچهری دامغانی، ۱۳۵۶: ۵۷)

در زمان منوچهری، بوسهل زوزنی به خاطر خوش خدمتی به سلطان مسعود به مقام بالایی رسیده بود و در امور مملکتی دستی داشت و حتی مدتی نیز به وزارت رسید. او از ممدوحین منوچهری محسوب می شد. منوچهری در قصیده ای در مدح بوسهل زوزنی، اشاره ای به جریان اعدام حسنک وزیر دارد و هشدار می دهد که مخالفین بوسهل عاقبتی همچون او پیدا می کنند:

شاخ بنفشه بر سر زانو نهاده سر ماننده مخالف بوسهل زوزنی<sup>(۱۹)</sup>  
(منوچهری دامغانی، ۱۳۵۶: ۱۲۹)

### نتیجه گیری

از حسنک وزیر، نشانه‌های بیشتری در نوشته‌های عصر غزنوی، (به خصوص در حوزه نظم)، معرفی شد. او شخصی بود که در زمره اولین مبارزان و سرداران ایرانی چون: افشین، بابک و جعفر برمکی... جای گرفته و سرگذشتی شبیه ایشان داشته است. او در تمام جریان محکومیت و حتی شکنجه‌اش، حاضر نشد از سلطانی تبعیت کند که او را قبول نداشت. طبع بلند و بزرگ منشی وی هرگز این اجازه را به او نمی‌داد که برای نجات جان خویش به کسی متوسل شود. در باب مذهب حسنک، باید گفت که وی چه قرمطی بود و چه نبود، به برخی از اهداف اساسی این نهضت که هنوز رنگ قدرت طلبی نگرفته بود، تمایل داشت. برخی شواهد، شعوبی بودن وی را تأیید می‌کند و درحقیقت بین جنبش قرمطیان و شعوبیان، در بعضی مواضع شباهتهای کلی وجود دارد. او سالها عقاید و آیین خود را با وجود فشار دولتیان مخفی نگاه داشت و در نهایت در برابر همگان گفت: «بزرگتر از حسین بن علی نیم» و با الگوبرداری از آن امام همام در راه مبارزه با خلیفه بغداد و عمالش، آغازگر نهضتی بزرگ در ایران عصر غزنوی بود. شاعران هم عصر وی نیز مطالبی را به صورت پیدا و پنهان درباره حسنک بیان کرده‌اند که در شناخت بهتر وی مفید تواند بود.

### پی نوشت

۱- درباره اختلاف حسنک با مسعود غزنوی، در کتاب «وصایای خواجه نظام الملک» حکایتی آمده است که به اختصار بیان می‌شود: سلطان محمود بیشتر اوقات از پسر بزرگ خود آزرده خاطر بود و خواجه احمد حسن، هر چند این آزرده‌گی را نمی‌توانست کاملاً رفع کند، اما به خاطر تدابیر وی، رابطه پدر و پسر بدتر هم نمی‌شد. اما همین که خواجه احمد معزول شد و نوبت به حسنک می‌کال رسید، اوضاع بدتر شد زیرا حسنک جوانی بود، تجربه روزگار ندیده و تلخ و شیرین ایام ناچشیده، و فقط به همین نکته اکتفا می‌کرد که من به ظاهر و باطن با سلطان موافقم. با مخالف او مخالف و با موافق او موافقم. و هر چند سلطان با مسعود مزاج متغیری داشت، اما تا مدت‌ها کسی از آن موضوع اطلاع نداشت. تا وقتی ولایت عهدی به محمد داد و حسنک در مقام رضا جویی مسعود نبود و او را رنجیده خاطر می‌کرد. تا اینکه یکی از ملوک هند شمشیری را به عنوان تحفه برای مسعود آورد و تعریف بسیار کرد که چنان برنده است که بر آهن نمی‌ایستد. وقتی مجلس خالی شد مسعود از محرمان پرسید که این تیغ لایق چیست. هر

کس چیزی گفت. مسعود گفت لایق آن است که باید او را به مبارکی بر میان بندم و چون حسنک پیش آید و سلام دهد، چنان بر تارکش زخم که تا سینه به دو نیم گردد و سلطان مرا به خون وی قصاص نمی کند. و این سخن را به جدّ می گفت! (وصایای خواجه نظام الملک به نقل از تاریخ بیهقی تصحیح و حواشی سعید نفیسی، کتابخانه سنائی، ۱۳۵۶، صص ۱۰۰۸-۱۰۰۱).

۲- اما در عین حال که حسنک به علت اختلاف خانوادگی، املاک فرزندان ابونصر میکالی را غصب کرده بود، از خاندان بیهقیون، افرادی بودند که به خاطر قرابتی که با وی داشتند، از مالیات و خراج ملکشان معاف بودند. «ابن فندق» در توضیحی راجع به افراد خاندانش که از افاضل و بزرگان بودند، و در زمان محمود یک ناحیه تمام را به عنوان ملک در تصرف داشتند، چنین می گوید: «... و والده جدم رئیس عالم ابوالقاسم، دختر خواجه اصیل ابوالحسن علی بن احمد البازرقان بود، و او نبیره ابوعبدالله محمدبن یعقوب الفارسی بود صاحب دیوان نیشابور و فرزند او الفضل بن محمدبن یعقوب منصب وزارت یافت، و عرقی داشت از سوی والده از میکالیان، و به حکم قرابتی که با امیر حسنک میکال داشت، خراج او در ربع زمیج اسقاط کرده بودند...». (ابن فندق، بی تا: ۱۰۸).

۳- در این که حسنک، با خواجه احمدبن حسن میمندی، رابطه خوبی نداشته است شکی نیست. تاجایی که حتی مترصد فرصتی بوده که او را از وزارت بر کنار کرده، و جای او را بگیرد. در کتاب «وصایای خواجه نظام الملک»، حکایتی درباره وی نقل شده است که خلاصه آن چنین است: هنگامی که سلطان محمود به خواجه احمد، بدبین شده بود، دشمنان خواجه (از جمله آلتونتاش خوارزمشاه و حسنک)، به این آتش دشمنی دامن می زدند. و حسنک که منتظر وزارت بود، درصدد بود تا بهانه‌ای از وی بدست آورد. از این رو، اعمال و رفتار خواجه را به دقت زیر نظر داشت. اما چون خواجه احمد با «مهد چگل»، دختر خان ترکستان ازدواج کرده بود، مضرت و منقصتی به او نمی رسید. و به خاطر این زن، ایمن بود. اتفاقاً روزی، کاروانی به طرف ترکستان می رفت و اول زمستان باز می گشت. خواجه احمد کسی را همراه کاروان فرستاد تا برای خانواده اش پوستین و لباس و... بیاورد. در همان روز سخن چینیان این خبر را به حسنک رساندند و او نیز به آلتونتاش رساند. و آلتونتاش که بهانه‌ای به دستش افتاده بود، فرصت را برای نابودی خواجه احمد غنیمت دانست. وقتی خواجه، متوجه موضوع شد به جمیله قندهاری خادمش خبر داد و او نیز با مهد چگل در میان گذاشت و تدبیر چنین کردند که رقعهای بنویسند که همه هدایا و ملبوسات، جهت سلطان و خواتین می باشد. هنگامی که حسنک و آلتونتاش سلطان را از ماجرا واقف کردند، وی گفت مبادا که غیر واقع باشد. و آلتونتاش تصریح کرد که تفحص تمام شده است. و در نهایت فرستاده را به درگاه آوردند و با حیل‌های که به کار

برده شده بود، معلوم شد که هدایا از آن سلطان می باشد و جماعت شرمنده شدند. و حسنک فضیحتی بسیار یافت (بیهقی، ۱۳۵۶: صص ۱۰۰۱-۱۰۰۸).

## منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۲) جام جهان بین، تهران، قطره.
- اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۶۹) سرو سایه فکن، تهران، انجمن خوش نویسان ایران با همکاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اصغری، حسن (۱۳۷۲) «حسنک بر دار سرو»، مجله چایستا، سال یازدهم، شماره ۱۰.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۶۴) آسیای هفت سنگ، چاپ پنجم، تهران، دنیای کتاب.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۱) تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، ج اول و دوم، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (ابن فندق)، (بی تا)، تاریخ بیهقی، تصحیح احمد بهمنیار، چاپ دوم، تهران، کتاب فروشی فروغی.
- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۸۳) تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ چهارم، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۵۶) تاریخ بیهقی، تصحیح و حواشی و تعلیقات سعید نفیسی، ج دوم و سوم، تهران، کتابخانه سنائی.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۴۵) ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- خلیلی، خلیل الله (۱۳۳۳) سلطنت غزنویان، تهران، انجمن تاریخ افغانستان.
- خواند میر، غیاث الدین بن همام (۱۳۱۷) دستور الوزراء، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی و چاپخانه اقبال.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲) تاریخ اجتماعی ایران، تهران، ج چهارم، نگاه.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۴) تاریخ اجتماعی ایران (فرقه‌های مذهبی در ایران)، ج نهم، چاپ سوم، تهران، روز بهان.
- رضائی، جمال (۱۳۴۹) یادنامه ابوالفضل بیهقی (بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی)، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۷) تاریخ مردم ایران (از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه)، تهران، امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) سیری در شعر فارسی، چاپ سوم، تهران، علمی.
- سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۷۷) حدیقه الحقیقه، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- سیدی، مهدی (۱۳۷۱) سراینده کاخ نظم بلند، مشهد، آستان قدس رضوی.

- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۶۳) مجمع الانساب، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۵۶) تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، مجلد اول، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.
- عقیلی، سیفال‌الدین حاجی بن نظام (۱۳۶۴) آثار الوزراء، تصحیح و تعلیق میر جلال‌الدین حسینی ارموی «محدث»، چاپ دوم، تهران، اطلاعات.
- عنصری بلخی (۱۳۶۳) دیوان عنصری بلخی، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران، کتابخانه سنائی.
- فرّخی سیستانی (۱۳۴۹) دیوان حکیم فرّخی سیستانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران، زوّار.
- فرّخی سیستانی (۱۳۱۱) دیوان حکیم فرّخی سیستانی، علی عبد الرسولی، تهران، مطبعة مجلس.
- گردیزی، ابوسعید عبد الحیّ بن الضّحاک ابن محمود (۱۳۴۷) زین الاخبار، مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبد الحیّ حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- محمدغبار، میر غلام (۱۳۵۹) افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ دوم، تهران، پیام مهاجر.
- ممتحن، حسینعلی (۱۳۶۸) نهضت شعوبیه (جنبش ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی)، چاپ دوم، تهران، مؤسسه انتشارات باورداران.
- منوچهری دامغانی (۱۳۵۶) دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، تهران، زوّار.
- موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۷۴) دائرةالمعارف اسلامی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، مرکز دائرةالمعارف اسلامی.
- نجمی، ناصر (۱۳۶۸) وزیران مقتول ایران، تهران، ارغوان.